

کمپلکس وال استریت، صندوق بین‌المللی پول و اجماع واشینگتن

محمد نقی زاده*

استاد ممتاز دانشگاه میجی گاکوین

چکیده

نهضت «تسخیر وال استریت» که قلب نظام سرمایه‌داری مالی جهان را نشانه رفته، از منظر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوق انسانی (نیروی کار)، میراث‌های فرهنگی و اخلاقی ملل از اهمیت خاصی برخوردار است و می‌توان آن را نمادی از جهاد اقتصادی نیروی کار در سطح جهانی و ملی برای تحقق عدالت و مساوات اقتصادی - اجتماعی دانست. توجه به مسئله وال استریت به‌تنهایی و بدون توجه به ارتباط آن با بعضی نهادهای اقتصادی بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول یا اجماع واشینگتن، راه‌یابی به ژرفای مسئله را کم‌رنگ می‌کند. این نوشتار سعی دارد با تأکید بر عواملی چون ساختار قدرت در نهادهای مالی بین‌المللی، اجماع واشینگتن، مکتب اصالت پول، رواج افسارگسیختگی در بازارهای مالی با عنوان «خود ساماندهی بازار»، مهندسی کالاهای نوین مالی و تجارت ریسک و رسالت بخش مالی اقتصاد (مجازی) در اقتصاد واقعی، موضوع را مدنظر قرار داده و با توجه به «نیروی کار به عنوان والاترین دارایی انسان» و جهاد اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی در جهت رستخیز کرامت انسانی از منظر عدالت و مساوات اجتماعی و حفظ میراث‌های فرهنگی نیروی کار، بدین موضوع بپردازد. در پایان اشاره کوتاهی به فشارهای جنبی این جنبش که نوعی جهاد اقتصادی محسوب می‌شود، خواهد شد.

واژگان کلیدی: اجتماعی کردن قمار، اجماع واشینگتن، تجارت ریسک، شوک‌درمانی، کالاهای مهندسی‌شده مالی، کمپلکس

وال استریت، مؤسسه اعتبارسنجی، نهاد بازار.

* nagiza@k.meijigakuin.ac.jp

مقدمه

در سال ۱۹۹۷ و در جریان بحران پولی کشورهای شرق آسیا، مقامات صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، دولت امریکا و بعضی اقتصاددانان دارندهٔ جایزه نوبل که غالباً امریکایی هستند، نظام بانکی و نظارتی دولت‌های آسیای شرقی را مورد شماتت و انتقاد شدید قرار دادند، زیرا بحران را نتیجهٔ ندانم‌کاری‌های کشورهای منطقه شرق آسیا و عدم تطبیق نظام مالی آنان با استانداردهای جهانی (امریکایی) قلمداد می‌کردند (نقی‌زاده، ۱۳۷۷).

شدت انتقادات به اندازه‌ای بود که رئیس‌جمهوری وقت اندونزی ناگزیر شد در برابر دوربین‌های تلویزیونی در مقابل مدیران ارشد صندوق بین‌المللی پول تعظیم کند تا بتواند کشورش را با «تسهیلات مشروط» آنان سیراب کرده و سپس از کار کنار رود؛ روشی که ماهاتیر محمد در مالزی آن را برنتافت، نهادهای مالی بین‌المللی را به‌شدت مورد انتقاد قرار داد و برای مدتی درهای کشورش را به روی سرمایه‌های کوتاه‌مدت و سوداگر خارجی دوقفل کرد. از نظر وی، جورج سوروس^۱ تاجر بنام تجارت ریسک، مسبب سقوط بات^۲ (واحد پول تایلند) و بحران ناشی از آن در سراسر منطقه به شمار می‌آمد (نقی‌زاده، ۱۳۷۷، ص. ۱۳۲).^۳ در اثر این بحران، اندوخته‌های مردم سخت‌کوش تایلند، اندونزی، کره جنوبی و مالزی در دو دهه، بر باد رفت؛ تاآنجا که رئیس کارخانه

1. Georg Soros

2. Baht

۳. سوروس ۲۵ میلیارد دلار سرمایه دارد. پس از بحران مالی امریکا در سال ۲۰۰۷ مسئولان امریکایی تصمیم گرفتند نظارت بیشتری بر امور مالی بخش خصوصی داشته باشند. لذا کمیسیون اوراق بهادار امریکا (Security and Exchange Commission) تصمیم گرفت که صندوق‌های مالی تا سال ۲۰۱۲ در کمیسیون مزبور به ثبت برسند، اطلاعات مربوط به مبادلات را اعلام نمایند و به حسابرسی کمیسیون مزبور تن در دهند. با تشدید نظارت بر سیستم مالی امریکا و سلب اعتماد نسبت به اوراق ریسک‌پذیر، سوروس پس از چهل سال کار در امور مالی و قمار پول، در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۱ اعلام کرد که دیگر به جمع‌آوری منابع از دیگران برای سرمایه‌گذاری نخواهد پرداخت.

خودروسازی دوو^۱ به پیشخدمتی در رستورانی روی آورد.

از آن پس، اصطلاحی تحت عنوان «کمپلکس وال استریت، صندوق بین‌المللی پول و اجماع واشینگتن» در بعضی ادبیات مالی و تجارت بین‌الملل رایج شد (Bhagwati, 2002) که تقلیدی از واژه «کمپلکس نظامی» در دوران آیزنهاور، رئیس‌جمهوری بعد از جنگ دوم جهانی بود و به رابطه تنگاتنگ صنایع نظامی، ارتش امریکا و تداوم جنگ‌ها اشاره داشت.

بر پایه این نظریه، کمپلکس مالی بین‌المللی به اتحاد مثلی از «وال استریت»، «صندوق بین‌المللی پول» و «اجماع واشینگتن» اطلاق می‌شود که به نحوی در ارتباط با بحران‌های مالی بین‌المللی به‌ویژه در سال‌های اخیر به شمار می‌آیند.

«وال استریت» اشاره به بزرگ‌ترین بازار مالی و سرمایه جهان در نیویورک دارد و برآیند تمام متغیرهای عمده جهان سرمایه‌داری مالی به شمار می‌آید. در سال ۱۹۸۹ ویلیامسون «اجماع واشینگتن» را معرفی کرده بود. این اجماع شامل فهرستی از سیاست‌های اقتصادی بود که به گفته وی از نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و وال استریت حداقل نیاز برای سلامت هر اقتصادی به شمار می‌آمد و ادعا می‌شد «جوهر خرد مشترک انسانی است که تمامی اقتصاددانان جدی نسبت به آنها اشتراک نظر دارند» (Williamson, 1994: 18).

تغییر رسالت صندوق بین‌المللی پول: از ایجاد ثبات اقتصادی - اجتماعی به سوی تشدید بحران

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز مانند سازمان ملل در واکنش مستقیم به جنایات هولناک جنگ دوم جهانی ایجاد شدند. قدرت‌های جهانی در سال ۱۹۴۴ در برتون وودز ایالت نیوهمپشایر، با هدف پیشگیری از تکرار اشتباهاتی که موجب ظهور فاشیسم در قلب اروپا و نظامی‌گری ژاپن در شرق آسیا شد، برای طرح‌ریزی اقتصادی

نوین گردهم آمدند.

دستور کار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول این بود که از شوک و بحران‌های مالی و سقوط اقتصادی آتی نظیر آنچه آلمان در دوره وایمار را دچار بی‌ثباتی شدید کرده بود، جلوگیری کنند. قرار بود بانک جهانی به سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و بلندمدت در امر پیشرفت اقتصاد واقعی دست بزند و صندوق بین‌المللی پول به عنوان نوعی ضربه‌گیر بحران‌های جهانی عمل کرده و مبادرت به اجرای سیاست‌های اقتصادی‌ای کند که از سوداگری مالی، قمار پول و ناپایداری‌های بازار بکاهد؛ در شرایطی که کشوری به سوی بحران حرکت می‌کند، صندوق بین‌المللی پول باید آن را به‌خوبی از قبل رصد کرده، وارد عمل شده و با اعطای وام به بخش مالی به تثبیت اقتصاد واقعی بپردازد. بدین ترتیب از وقوع بحران، به‌ویژه بیکاری‌های میلیونی در اثر نوسان‌های ادوار کسب‌وکار متعارف اقتصاد بازار که ثبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به خطر می‌اندازد، جلوگیری کند (International Monetary Fund).

جان مینارد کینز رئیس هیئت انگلیسی که اطمینان داشت شرکت‌کنندگان در گردهمایی سرانجام مخاطرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از پذیرفتن بی‌چون و چرای مکانیسم «خودسامان‌دهی بازار و بنیادگرایی اقتصاد آزاد» را دریافته‌اند در پایان کنفرانس اعتقاد داشت که اگر این دو نهاد مالی به اصول بنیادی‌شان وفادار بمانند آنگاه برادری و مساوات انسان‌ها چیزی بیشتر از یک شعار خواهد شد. اما صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به این جهان‌بینی وفادار نماندند. آمریکا که تنها برنده جنگ جهانی دوم محسوب می‌شد از همان آغاز، قدرت را نه چون اجلاس عمومی سازمان ملل متحد بر اساس «یک کشور، یک رأی» که بر پایه بزرگی اقتصاد (یک دلار، یک رأی) بین کشورها تفسیر کرد. بدین ترتیب آمریکا دارای حق و تو در دو نهاد مالی شد.

بدین ترتیب نه تنها صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به زیر سلطه آمریکا رفتند بلکه با تسخیر این دو نهاد توسط طرفداران مکتب شیکاگو، اهداف اولیه آنها به

جای جلوگیری از بحران، به فرصتی طلایی برای ایجاد بحران با هدف اصلاحات ساختاری به شیوه شوک‌درمانی در جهت افسارگسیختگی بیش از پیش نظام مالی تبدیل شد. دنی رادریک، اقتصاددان مشهور هاروارد معتقد است «در دهه ۱۹۸۰ هیچ اصلاح ساختاری و تجاری قابل توجهی در هیچ‌یک از کشورهای رو به توسعه صورت نگرفت، مگر در شرایط بحران جدی اقتصادی» (Rodrik, 1994: 82).

لیست سیاست‌های اقتصادی مزبور پس از تکمیل، چیزی جز نظرات و یا منشور چهارگانه میل‌تون فریدمن اقتصاددانان نامی نبود: خصوصی‌سازی، حذف مقررات و نظارت، تجارت آزاد و کاهش شدید هزینه خدمات عمومی دولت.

جوزف استیگلیتز اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ می‌نویسد: «اگر کینز می‌توانست ببیند بر سر دست پرورده‌اش چه آورده‌اند، در گور به خود می‌لرزید» (Stieglitz, 2002, p. 13).

دخالت دولت امریکا در بازار آزاد؛ رستاخیز کینز

اگرچه بحران مالی-اقتصادی امریکا از اواسط تابستان ۲۰۰۷ با بحران ساب پرایم‌ها و بی‌خانمانی و چادرنشینی توده عظیمی از مردم کم‌درآمد امریکایی که دل به خانه‌دارشدن خوش کرده بودند، آغاز شد ولی تاریخ رسمی بحران به ورشکستگی چهارمین بانک بزرگ وال استریت، لیمن برادرز در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ نسبت داده می‌شود؛ تبعیض آشکار علیه ورشکستگی و بی‌خانمانی توده میلیونی مردم در مقابل ورشکستگی تنها یک بنگاه بزرگ مالی.

وزیر خزانه‌داری وقت امریکا، هنری پالسون^۱ (۲۰۱۱) در جلسه ماه اکتبر ۲۰۰۹ با وزاری دارایی هفت کشور صنعتی (آلمان، ایتالیا، بریتانیا، ژاپن، فرانسه، کانادا) اعلام کرد که دولت برای جلوگیری از فروپاشی نظام مالی امریکا مبادرت به خرید مستقیم سهام

۱. پالسون برای پاسخ به تاریخ، سعی کرده بخشی از وقایع پشت پرده روند تصمیم‌گیری‌ها مربوط به دوران بحران در زمان ریاست‌جمهوری بوش پسر را در این کتاب تشریح کند.

بانک‌ها خواهد کرد، زیرا تصویب ۷۰۰ میلیارد دلاری کنگره آمریکا برای دخالت در بازار برای نجات سیستم مالی کافی نیست. وی معتقد بود شرایط فعلی طوری است که باید به اقدامات فوری و استثنائی متوسل شد (Lochhead, 2009).

تصمیم به خرید سهام بانک‌ها به طور مستقیم از بازار، اقدامی تاریخی از طرف دولت آمریکا، مهد بنیادگرایی اقتصاد آزاد از سال ۱۹۲۹ به بعد به شمار می‌آید که نشان از عمق بحران داشت. تا زمان تصمیم پالسون، یعنی تنها در فاصله هشت روز بازار سهام آمریکا به شدت سقوط کرد و بیش از ۲۰ درصد ارزش خود را از دست داد (Lochhead, 2009). با ادامه بحران و به‌رغم دخالت دولت، بانک مرکزی آمریکا (فدرال رزرو) به اقدام غیر قابل تصویری دست زد و حوزه دخالت فدرال رزرو را تا حد خرید بدهی بنگاه‌های خصوصی گسترش داد. ولی اقدامات استثنائی دولت و فدرال رزرو تأثیری بر روند نزولی عرضه تسهیلات و اعتبارات از سوی مؤسسه‌های مالی به بنگاه‌ها و مصرف‌کنندگان تشنه تسهیلات و اعتبارات برای فعالیت‌های اقتصادی معمول و همچنین مصرف‌کنندگانی که بیش از ۷۰ درصد تولید ناخالص آمریکا را تشکیل می‌دهند، نداشت. عمق بحران و عدم اعتماد تا جایی پیش رفت که حتی بانک‌ها از عرضه تسهیلات به یکدیگر در هراس بودند، زیرا اعتماد متقابل - عمود خیمه سرمایه‌داری مالی - فرو افتاده بود.

در این فاصله شاخص داو و جونز^۱ نیویورک بیش از ۳۷ درصد نسبت به اوج شاخص آن در سال ۲۰۰۸ سقوط کرد و بدین ترتیب بیش از ۸۴۰۰ میلیارد دلار (حدود یک و نیم برابر تولید ناخالص یک‌ساله چین به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان) دارایی مالی در حوزه تجارت ریسک در بازارهای سهام به‌ویژه در وال استریت از بین رفت.

باری ایچن‌گرین^۲ استاد اقتصاد دانشگاه برکلی کالیفرنیا که در سال ۱۹۹۷ روی

1. Dow Jones

2. Barry Eichengreen

بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی کار کرده بود، عقیده داشت شکست واقعی آنجاست که عمق بحران درک نشود (Lochhead, 2009). اقتصاددانان معتقد بودند اقدامات باید هم‌زمان در تمام کشورهای صنعتی که «بانک‌هایشان در آستانه کشتارگاه قرار دارند»، انجام گیرد وگرنه نتیجه‌ای نخواهد داشت (Lochhead, 2009). دومینک استراس کان^۱ رئیس پیشین صندوق بین‌المللی پول (IMF) معتقد بود هیچ‌گونه راه حل داخلی برای چنین بحرانی وجود ندارد (Lochhead, 2009).

پل ساموئلسون^۲ اقتصاددان نامی و دومین دریافت‌کننده جایزه نوبل اقتصاد (۱۹۷۰)، اولین امریکایی که در سال ۲۰۰۹ میلادی، ۹۴ ساله بود، از سال ۲۰۰۶ هشدارهای خود را نسبت به مکتب اصالت پول و مبانی فکری - فلسفی فریدمن تشدید و بحران را پیش‌بینی کرده بود. به نظر ساموئلسون مکتب اصالت پول نظریه‌ای نه برای اقتصاد واقعی که مکتبی برای زایش مستمر پول و اقتصاد مجازی است. درحالی‌که ساموئلسون تمام عمر خود را صرف اقتصاد واقعی کرده بود.

وی در آخرین روزهای زندگی خود به دو واقعه مهم اشاره می‌کرد؛ یکی خوشحال‌کننده و دیگری مایه تأسف. خوشحال‌کننده از این بابت که بالاخره رئیس‌جمهور رنگین‌پوستی به نام اوباما در امریکا به روی کار آمد و تأسف از این جهت که میلتون فریدمن یک سال زودتر چشم از دنیا فروبست و شاهد بازگشت نظریات کینز (دخالت دولت در بازار آن‌هم به این عظمت) به اقتصاد نبود (روزنامه نیهون کیزای، ۲۷ اکتبر ۲۰۰۹).

مکتب شیکاگو و اصلاحات به شیوه شوک‌درمانی

دانشکده اقتصاد دانشگاه شیکاگو از دهه ۱۹۵۰ مطیع میلتون فریدمن شد که خود را مأمور انجام انقلابی در حرفه‌اش، نه تنها به لحاظ نظری که از جهت مکتب فکری

1. Dominique Strauss-kahn

2. Paul Samuelson

می دانست. لذا دانشکده اقتصاد را به آزمایشگاهی برای نظام سرمایه داری مزین به آزادی بی حد و حصر به روش شوک درمانی آن هم با تأکید بر نقش پول، تبدیل کرد (Friedman, 1962). فرانک نایت^۱ (۱۹۳۲، ص. ۴۵۵) از بنیان گذاران «مکتب اقتصادی شیکاگو» معتقد بود اساتید باید این باور را به دانشجویان القا کنند که «نظریه اقتصادی نمادی قدسی از نظام اقتصادی است و نه فرضیه ای قابل جدل». رابرت کوتنر نیز معتقد بود «اگر جهان واقع شبیه تئوری نیست وای به حال جهان» (Kuttner, 1985, p. 82).

فریدمن در سال ۱۹۴۷، برای تشکیل جمعیت مون پلرن^۲ به هایک^۳ پیوست. اعلام شد که بنگاه های اقتصادی را باید به حال خود گذاشت تا هر طور که می خواهند بر دنیا حکومت کنند؛ در حالی که تنها ۱۸ سال از رکود بزرگ ۱۹۲۹ و مصائب آن می گذشت و خاطره آن هنوز در اذهان زنده بود: بی خانمانی میلیونی، نابود شدن پس انداز یک عمر توده مردم، خودکشی های دسته جمعی و خانوادگی و قطاری از آشپزخانه های سیاری که به رایگان به تنگدستان میلیونی سوپ گرم می داد.

بحران حاصل از بنیادگرایی اقتصاد آزاد در سال ۱۹۲۹ از چنان عمقی برخوردار بود که شاخص بورس نیویورک برای رسیدن به سطح ماقبل بحران بزرگ، نه تنها نیاز به مشارکت امریکا در جنگ دوم داشت - جنگی که جان بیش از ۳۰ میلیون انسان را گرفت - بلکه احتیاج به جنگ منطقه ای در شبه جزیره کره و اجرای طرح مارشال داشت تا عاقبت در سال ۱۹۵۴ یعنی حدود ربع قرن بعد به سطح ماقبل بحران بزرگ برسد (نقی زاده، ۱۳۸۹، ص. ۱۴).^۴ ابعاد این فاجعه تاریخی که «مخلوق بنیادگرایی اقتصاد

1. Frank H. Knight

2. Mon Peleren

۳. هایک در سال ۱۹۷۴ به اتفاق گونار میردال (Gunnar Myrdal) سوئدی برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. وی به شدت تحت تأثیر جنگ سرد بود و از کمونیسم، برنامه ریزی متمرکز شوروی سابق و کارهای دسته جمعی انتقاد می کرد. کتاب راه بردگی وی که ۷۰ سال پس از نگارش هنوز مورد توجه است در شرایطی نوشته شد که سوسیالیسم و فاشیسم در اروپا حاکم بود و هایک هر دو را ویرانگر دموکراسی و جامعه مدنی می شمرد. لذا بیشتر نوعی نظریه سیاسی به شمار می آید. هایک در این کتاب معتقد است جهان بر مبنای اندیشه شکل می گیرد. ۴. نگاهی به آمارهای مربوطه نشان می دهد شاخص ۳۸۱/۱ دلاری بورس نیویورک در سوم ماه سپتامبر ۱۳۲۹ ←

آزاد» بود، دولت‌ها را وارد عمل کرد که البته به معنای ردّ «نقش مکانیسم بازار» نبود، ولی همان‌طور که جان مینارد کینز چند سال پیش از آن پیش‌بینی کرده بود، پایان بازار آزاد (افسار گسیخته) بود (Keynes, 1926).

با سلطه طرفداران مکتب شیکاگو بر نهادهای اقتصادی بین‌المللی، صندوق بین‌المللی پول از هدف‌های اولیه خود به دور افتاد و نخستین برنامه کامل تعدیل ساختاری را در سال ۱۹۸۳ انجام داد. در طول سه دهه بعد هر کشوری که درخواست وامی عمده از صندوق می‌کرد لازم بود اقتصادش را سراسر جرح و تعدیل کند.

دیویسون بودهو^۱ از اقتصاددانان ارشد صندوق که طراح برنامه تعدیلات امریکای لاتین بود بعدها اذعان کرد که از ۱۹۸۳ به بعد هر آنچه کردیم مبتنی بر درک جدیدمان از این مأموریت بود که «جنوب باید خصوصی‌سازی شود یا بمیرد». در جهت نیل به این هدف، طی دوره ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸، ما به طرز شرم‌آوری در امریکای لاتین و افریقا هرج‌ومرج اقتصادی ایجاد کردیم (Budhoo, 1990, p. 102).

رسالت بخش مجازی اقتصاد، در اقتصاد واقعی

تسهیلات مالی همان‌طور که از نام آن برمی‌آید روان‌سازی پول از بخش بیکار پول به بخش نیازمند در بخش تولید است. لذا به معنی تسهیل در امر تولید کشاورزی و صنعتی سازگار با محیط زیست، خدمات همراه با افزایش مستمر فرصت‌های شغلی و پیشرفت فناوری است تا موجب افزایش درآمد ملی همراه با توزیع منصفانه شده و در نهایت منتهی به رفاه اجتماعی و برابری نسبی منطبق با کرامت جامع انسان شود.

در زبان انگلیسی واژه «پول»، currency یعنی جاری و liquidity به معنای روان چون آب، نام گرفته است؛ یعنی پول تنها وسیله‌ای است برای تولید اجتماعی از طریق تولید

در تاریخ هشتم ژوئیه ۱۹۳۲ تا میزان ۴۴/۲۲ دلار سقوط کرد تا عاقبت در ۲۳ نوامبر سال ۱۹۵۴ به سطح ۳۸۲ دلار رسید.

کالا و خدمات مبتنی بر گسترش فرصت‌های شغلی و ثبات اجتماعی - اقتصادی که تنها راه غلبه بر فقر، رعایت مساوات در فرصت‌ها و نظام پیشرفت اقتصادی - اجتماعی با چهره انسانی است. بخش مالی که در اصل به منظور رونق اقتصاد واقعی به وجود آمده بود، اکنون تنها به دنبال انباشت پول از طریق نوسان‌های شدید و بحران‌زای ارزش‌داری‌ها با توسل به ریسک بیشتر - بازده بیشتر است. از آن تاریخ به بعد سرمایه‌داری مالی هویتی مستقل از اقتصاد واقعی پیدا کرده است. در مقابل حدود ۶۳ هزار میلیارد دلار تولید واقعی ناخالص جهان، اقتصاد مجازی بیش از ۱۰ برابر، یعنی حدود ۶۰۰ هزار میلیارد دلار است.

بعضی از مؤسسه‌های مالی، بنگاه‌های کارگزاری و مدیران آنها از چنان آزمندی‌ای برخوردار شده‌اند که در اندیشه رسالت اقتصادی بخش مالی نیستند. مهندسی کالاهای نوین مالی نظیر اوراق مشتقه و تجارت ریسک از طریق معادلات پیچیده و بدیع ریاضی و مدل‌های رایانه‌ای توسط بعضی کارشناسان به‌ویژه دارندگان جایزه نوبل اقتصاد نیز این روند را تشدید کرده است.^۱

زیان‌های کلان در اقتصاد واقعی و تراکم ثروت در اقتصاد مجازی

از دهه ۱۹۸۰، با روی کار آمدن مارگارت تاچر در بریتانیا، رونالد ریگان در امریکا و نومحافظه‌کاران، روندی آغاز شد که منجر به بحران‌های پی در پی و افزایش میزان بسته‌های مالی از چند ده میلیارد دلاری تا چند هزار میلیارد دلاری در سال‌های اخیر در سراسر جهان شد. امریکا بنگاه‌های بزرگ را در سال ۲۰۰۸ ملی کرد؛ بنگاه‌هایی که هنوز پس از سه سال، موفق به بازپرداخت بدهی‌های خود به دولت (به

۱. روبرت مرتون (Robert Cox Merton) و مایرون شولز (Myron S. Scholes) که تحصیلکرده شیکاگو هستند به خاطر ابداع شیوه نوین ریاضی در تعیین قیمت اوراقه مشتقه در سال ۱۹۹۷ به دریافت جایزه نوبل اقتصاد نائل آمدند. لازم به یادآوری است این دو از مدیران ارشد صندوق هج (ریسک‌پذیر) (Long Term Capital Management) (LTCM) به شمار می‌آیند که با آغاز بحران ساب‌پرایم‌ها در سال ۲۰۰۷ با ۴/۵ میلیارد دلار بدهی، ورشکست شد.

مالیات‌دهندگان) نشده و همچنان زیر نظارت دولت قرار دارند. اگر در دهه ۱۹۳۰ «بازار آزاد افسار گسیخته» و عدم دخالت دولت به‌تنهایی علت بحران شناخته می‌شد، امروز غولی به نام سرمایه‌داری مالی و تجارت ریسک است که حریصانه در چنین بازاری بدون هراس از نظارت، آزادانه می‌تازد و نیروی کار را به مهمیز می‌کشد.

بدین ترتیب است که اقتصاد و امور مالی جهان وارد یک دور تسلسلی شوک‌درمانی، بحران، گسترش بی‌اعتمادی، رکود بلندمدت و رونق کوتاه‌مدت (اعمال بسته‌های مالی) و شوک‌درمانی شده است. به‌طوری‌که نوسان‌های ادوار کسب‌وکار متعارف چون موجی در لیوان آب به نظر می‌رسد؛ لذا می‌توان گفت که اکنون بی‌تردید عصر سرمایه‌داری مالی و بحران‌های پایان‌ناپذیر ناشی از آن است. نوسان‌های شدید ارزش‌داری‌ها که همراه با شوک‌های بحران‌زاست به مکانیسم اصلی زایش پول‌های پُرریسک به وسیله پول درآمده و از آن به عنوان دکترین شوک و سرمایه‌داری فاجعه یاد می‌کنند (Naomi, 2007).

در مورد راه مقابله و کنترل موقت چنین بحران‌هایی تا بازنگری در بعضی اصول اقتصاد کلان که دارای بمب ساعتی (بحران مالی) است - به‌ویژه در بخش مالی - فعلاً چاره‌ای در حوزه عملی جز بسته‌های مالی دولت و استفاده از نظریات متعارف کینزی و یا واگذاری روند بحران به بازار خودسامان‌ده و نظاره‌ورشکستگی بنگاه و کشور با بیکاری‌های میلیونی چون دهه ۱۹۳۰ نیست. اروپاییان در بحران اخیر اتحادیه اروپا، نظارت شدید بر مؤسسه‌های مالی به استثنای بریتانیا را انتخاب کردند (Financial Times, 2011). مفروضات مجازی عصر سرمایه‌داری مالی بر پایه ناستواری چون «تجارت ریسک» و از نظر روان‌شناسی، «دلهره» گذاشته شده است. برخلاف سرمایه‌داری صنعتی که نیازمند ثبات نسبی با حداقل نوسانات به عنوان ادوار کسب‌وکار است، حاشیه سود سرمایه‌های مالی را نوسان‌های شدید بازار، مصاف با ریسک‌های مضاعف و پنهان در کالاهای مالی نوین و بحران تشکیل می‌دهد. نتیجه چنین

مکانیسمی ایجاد زیان‌های کلان در اقتصاد واقعی از یک سو و تراکم ثروت در سوی دیگر یعنی اقتصاد مجازی است؛ ساختاری که منجر به شکاف‌های عمده درآمدی، دارایی و نابرابری فرصت‌ها در سراسر جهان شده است. شکاف و گسست رو به گسترشی که انسان‌ها را به دادخواهی نه از طریق صندوق‌های رأی که از کف خیابان‌ها و اشغال وال استریت و دیگر مراکز مالی عمده جهان واداشته است.

پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه و مدیریت با پول‌های عمومی

اغلب اقتصاددانان بر این باور بودند که رکود حاصل از بحران مالی ۲۰۰۸ نه در ماه می ۲۰۰۹ که در ژوئن همان سال به پایان رسیده است (Scherer, 2009). پیش‌بینی عمومی اقتصاددانان حول رشد ۲/۵ درصد الی ۳ درصد برای تولید ناخالص و کاهش نرخ بیکاری امریکا دور می‌زد. حتی عده‌ای از اقتصاددانان بر این باور بودند که در پیش‌بینی‌ها، رشد اقتصادی امریکا کم برآورد شده و باید حدود ۴ درصد در سال باشد (Scherer, 2009).^۱

آخرین باری که امریکا چنین رشدی را تجربه کرده بود به سه سال قبل از آن، یعنی سال ۲۰۰۶ برمی‌گشت؛ سالی که مردم امریکا اوج دوران شیرین ولی زهرآلود معاملات تجارت ریسک از جمله اوراق مشتقه، غیرشفاف بودن شرایط تسهیلات مسکن، گرو گذاردن مسکن برای دریافت وام به منظور مصرف را می‌گذراندند و با سرعت به سوی پرتگاهی در حرکت بودند. وارن بوفت^۲ با ۶۲ میلیارد دلار ثروت عقیده داشت که اقتصاد امریکا از پرتگاهی سقوط کرده است (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۵۷).

صندوق بین‌المللی پول و دیگر مسئولان اقتصادی - مالی جهان، در صورت فراهم شدن شرایطی که عمدتاً تأکید بر نقش دولت و نظریات مرسوم کینزی داشت، بهبودی نسبی پس از تزریق بیش از ۵۰۰۰ میلیارد دلار در سطح جهان را خوش‌بینانه تلقی

۱. جان کانالی (John Canally) از LPL Financial در بوستون.

می‌کردند. یک سال پس از بحران، این تنها گزارش مالی سه‌ماهه سوم (جولای - سپتامبر ۲۰۰۹) بنگاه‌های کارگزار اوراق بهادار و معامله‌گران تجارت ریسک بود که از سودهای هنگفت و حقوق و پاداش‌های گزاف به مدیران ارشد حکایت می‌کرد.

بانک مورگان چس^۱ در ۱۴ اکتبر، گزارش مالی سه‌ماهه سوم سال ۲۰۰۹ را با ۳/۵ میلیارد دلار سود (۷ برابر سه ماه مشابه سال قبل) منتشر کرد. بیلان گلدمن ساچ^۲ در همین فاصله ۳/۱ میلیارد دلار سود (۳/۸ برابر سه ماهه مشابه سال قبل) را نشان می‌داد که منشأ آن کارگزاری معاملات اوراق مشتقه بود. درحالی‌که این دو بنگاه همچنان با پول‌های عمومی سر پا ننگه داشته شده بودند (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۵۷). در عوض، سود بنگاه‌های اقتصاد واقعی چون جنرال الکتریک در همین مدت در مقایسه با سه ماهه مشابه سال قبل با کاهشی ۴۴ درصدی روبه‌رو شد. جنرال موتورز که به علت تزریق بسته‌های مالی دیگر از آن به نام دولت موتورز^۳ یاد می‌شد، با زیانی بیش از یک میلیارد دلار مواجه شد ولی مدیر آن همچنان با جت خصوصی برای دریافت کمک از دولت به واشینگتن رفت و آمد می‌کرد. سود شرکت ای.بی.ام نیز در همین مدت از ۱۴ درصد افزایش نسبت به مدت مشابه سال قبل تجاوز نکرد (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۵۷).

در نخستین سالروز بحران مالی، بنگاه‌های سودده از ویژگی خاصی برخوردار بودند. اولاً عمدتاً از بنگاه‌های کارگزاری اوراق بهادار بودند؛ ثانیاً کاهش هزینه‌ها و بالطبع افزایش سود با توسل به برکناری میلیونی کارکنان و کارگران امکان‌پذیر شده بود. به‌طوری‌که در اکتبر سال ۲۰۰۹، دوباره ۲۰۰۰۰۰ نفر از کار برکنار شدند و نرخ بیکاری در امریکا پس از ۲۶ سال از مرز ۱۰ درصد و به تعبیری ۱۷ درصد گذشت.^۴ بدین ترتیب از دسامبر ۲۰۰۷ تا اکتبر ۲۰۰۹ بالغ بر ۷/۵ میلیون نفر شغل‌های خود را در

1. Morgan Chess

2. Goldman Sach

3. Government Motors

۴. با در نظر گرفتن کسانی که از جستجوی کار ناامید و از پیگیری آن دست کشیده‌اند نرخ بیکاری در امریکا در اوت سال ۲۰۰۹ تا حد ۱۷ درصد بر آورد شده است.

امریکا از دست دادند (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۱۶). نرخ بیکاری در سومین سالروز بحران ورشکستگی لیمن برادرز در امریکا همچنان بالغ بر ۹ درصد (اکتبر ۲۰۱۱) است. وزارت کار امریکا در نوامبر ۲۰۱۱ اعلام کرد ۱۲۰ هزار نفر به شاغلان امریکایی افزوده شده که در مقابل بیش از ۱۴ میلیون نفر بیکار در این کشور رقم چندانی نیست (نیویورک تایمز، ۲۰۱۱).

فانی می و فردی مک^۱ با پول‌های عمومی، ملی شدند ولی جالب توجه است که به گزارش وال استریت ژورنال مورخ ۳ آوریل ۲۰۰۹ این دو بنگاه که در واقع ملی شده و با پول‌های عمومی اداره می‌شدند، تحت عنوان جلوگیری از فرار کارشناسان، طرحی برای پرداخت ۱۰ میلیون دلار پاداش به ۷۶۰۰ نفر از کارمندان خود تا سال ۲۰۱۰ در دست داشتند. برای هریک از مدیران ارشد یک میلیون و ۵۰۰ هزار دلار در نظر گرفته شده بود (نقی‌زاده، ۱۳۸۹ ص.ص. ۲۲۲-۲۲۱). در شرایطی که نرخ بیکاری دورقمی شده، سطح درآمدها به شدت کاهش یافته، شکاف‌های درآمدی و دارایی بیش از پیش گسترش یافته و میلیون‌ها نفر بی‌خانمان شده بودند، پرداخت پاداش با پول‌های عمومی به بنگاه‌های خصوصی یا دولتی که اقتصاد امریکا و نظام مالی جهان را به خاطر تجارت ریسک به لبه پرتگاه کشانده و به قولی «گروگان» گرفته بودند، نشان بارزی از راه و رسم و شیوه سرمایه‌داری مالی به سبک امریکاست (The Huffington Post, 2009).

مسئول کیست، واشینگتن یا وال استریت؟

در نظرسنجی که توسط مؤسسه گالوپ و یواس ای تودی انجام شد، پرسیده شد «چه

1. Federal Home Loan Mortgage Corporation & Federal National Mortgage Association

دو سازمان عظیم رهنی مسکن در امریکا که دولت آنها را به خاطر جلوگیری از خطای دولت امریکا در سال ۱۹۲۹ و ژاپن در دهه ۱۹۹۰ (عدم دخالت مستقیم دولت در بازار) پس از بحران سال ۲۰۰۸ به سرعت ملی کرد. از طرفی با ملی کردن این دو سازمان، برآورد زیان‌های آنها با روند مشکل‌تری مواجه شد. پالسون در کتاب اخیر خود مدعی است ملی کردن آنها بدین خاطر بوده که در زمان حضور در چین [به منظور دریافت کمک] متوجه می‌شود که روس‌ها تصمیم گرفته‌اند سهام این دو بنگاه را خریداری کنند.

کسی را برای وضع بد اقتصاد امریکا مقصر می‌دانید، واشینگتن یا وال استریت؟ ۶۴ درصد از امریکایی‌ها دولت و ۳۰ درصد وال استریت را مقصر دانستند، ولی در همین نظرسنجی آمده که ۷۸ درصد از شرکت‌کنندگان از رفتار وال استریت و ۸۷ درصد از سیاست‌های دولت امریکا ناخرسندند (Money Morning, 2011). به نظر نویسنده مقاله، پرسش بد طرح شده است زیرا دولت امریکا با بنگاه‌های مالی بزرگ امریکا رابطه تنگاتنگی دارند و موجبات بحران سال ۲۰۰۸ و بهبود نیافتن اقتصاد امریکا تا امروز را فراهم کرده‌اند. شاه‌گیلانی، از صاحب‌نظران اقتصادی، معتقد است که آنها شریک فتنه‌اند. این دو نهاد برادرند و علیه منافع توده مردم امریکا اقدام می‌کنند. چه کسی را باید ملامت کنیم؟ وال استریت را که پول به واشینگتن برای هموار کردن راه به کرسی نشستن می‌دهد و یا واشینگتن را که از وال استریت پول می‌گیرد تا کمپین راه بیاندازد، در مناصب خوب قرار بگیرد و سپس بدهی خود به وال استریت را پس بدهد؟ (Money Morning, 2011).

عصر سرمایه‌داری مالی و نماد شاخص سهام

اگر روزی شاخص سهام در اقتصاد مبتنی بر بازار، دماسنج اقتصاد واقعی محسوب می‌شد اکنون دیگر نمی‌توان چنین باوری داشت. حجم نجومی از پول بسته‌های مالی که ظرف یک سال پس از بحران، روانه بازارهای مالی و سرمایه شده نه تنها موجب تأمین فرصت‌های شغلی و درآمدی و آنگاه مصرف حداقلی توده عظیم نیروی کار نشده بلکه بیشتر چون گذشته صرف قمار پول، هدف‌های کوتاه‌مدت و معاملات سوداگرانه شده است. این نقدینگی به سرعت وارد بازار و از آن خارج می‌شود تا نطفه بحران دیگری این بار در اروپا یا آسیا سبب بروز حباب در اقتصاد کشورها شده و مشکلات عمیق مالی به وجود آورد.

ارزش سهام ۵۲ بازار عمده جهان در اواخر اوت ۲۰۰۹ بالغ بر ۴۵ هزار میلیارد دلار برآورد شده بود که نسبت به ماه فوریه سال ۲۰۰۹ حدود ۵۰ درصد افزایش نشان

می‌داد (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۱۷). هند با ۷۹/۶ درصد در مرتبه اول، برزیل با ۷۶/۳ درصد در مرتبه دوم، هنگ‌کنگ با ۶۲/۵ درصد، لندن با ۵۹/۳ درصد، منطقه یورو با ۵۵/۴ درصد، آلمان با ۴۷/۳ درصد و نیویورک با ۲۶/۶ درصد در رده‌بندی‌های بعدی قرار داشتند. دلیل عمده چنین افزایشی در شرایط بحران، مضیقه‌های اعتباری، رکود و عدم اعتماد متقابل را بیشتر باید در عرضه نجومی پول توسط بانک‌های مرکزی جهان و رونق مجدد تجارت ریسک جست‌وجو کرد که بخش عمده آن با هدف‌های سوداگری، روانه بازار طلا، نفت، ارزهای خارجی به‌ویژه ین ژاپن و یا فرانک سویس - به عنوان پناهگاهی امن - و یا حتی قمار غلات می‌شود (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۱۷).

شوک بحران اقتصادی - مالی از چنان عمقی برخوردار بود که عده‌ای پیش از اشغال وال استریت از آن به عنوان شبیح مارکس - هرچند با شک و تردید - یاد کرده و فاجعه را همان بحران شالوده‌شکن و بنیان‌برانداز مارکس درباره فروپاشی نظام سرمایه‌داری پنداشته و گسترش نفوذ احزاب کمونیست در سال ۲۰۰۹ را به میان می‌کشیدند (Yomiuri Shimbun, 2009). در سرمقاله روزنامه پُرتعداد یومی یوری (ژاپن) آمده بود که «در ماه‌های اخیر حزب کمونیست این کشور به دلیل افزایش بیکاری جوانان گروه‌های متعددی از طبقات اجتماعی را به خود جلب کرده است. تنها دفتر حزب کمونیست در منطقه شیبویا (یکی از مناطق مرکزی توکیو) ۱۰۰۰ نفر را در سال ۲۰۰۸ جذب کرد که این رقم ۱۱ برابر سال ۲۰۰۷ است. به گزارش دفتر مرکزی حزب، در آخر سال ۲۰۰۸ بیش از ۱۴۰۰۰ عضو جدید در سراسر ژاپن به این حزب پیوسته‌اند که بیش از هزار نفر در ماه است و غالب آنها سنی بین ۱۸ تا ۲۹ سال دارند، درحالی‌که این رقم در سال ۲۰۰۷ از ۵۰۰ عضو در هر ماه تجاوز نمی‌کرد» (Yomiuri Shimbun, 2009).

گروهی نیز چون نگارنده پس از مشاهده بیلان سه‌ماهه سوم بنگاه‌های کارگزار اوراق بهادار در سال ۲۰۰۹ به این نتیجه رسیدند که پس از وقوع چنین فاجعه مالی‌ای، وال استریت هنوز درسی از بحران نگرفته تا آنکه در ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ اشغال شود.

سال ۲۰۱۱: سال اعتراضات جهانی و گسترش شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی

فدرال رزرو امریکا در تاریخ ۲۱ ماه ژوئن سال ۲۰۱۱ اعلام کرد برنامه امداد سه‌ساله بانک در آخر همان ماه به پایان خواهد رسید و آرزو کرد خانوار و بنگاه‌های امریکایی بیش از پیش خرج و فدرال رزرو کمتر از گذشته هزینه کنند. ولی برنامه سه‌ساله امداد دولت امریکا از قول‌ها و نظرات خوش‌بینانه فدرال رزرو عقب مانده است. (New York Times, 2011).

اقتصاددانانی که عموماً برای اقتصاد امریکا در سال ۲۰۱۱ پیش‌بینی‌های خوشی می‌کردند، عقب ماندن از وعده‌های شیرین خود را به زلزله و تسونامی ژاپن و یا سیل تایلند نسبت دادند. آنان ادعا می‌کنند که اثرات این حادثه مهیب بر زنجیره تولید اتومبیل و قطعات در امریکا را کم تخمین زده بودند (New York Times, 2011).

سه سال پس از بحران ۲۰۰۸-۲۰۰۷، اداره بودجه کنگره امریکا در ۲۸ اکتبر ۲۰۱۱ آمار مربوط به درآمد ملی و خانوار را منتشر کرد. در این آمار آمده که درآمد یک درصد ثروتمندان امریکا در طول ۲۸ سال گذشته بیش از ۲۷۵ درصد افزایش یافته درحالی‌که درآمد ۲۰ درصد دهک‌های پایین در همین فاصله تنها ۱۸ درصد زیاد شده که نشان از شدت گرفتن شکاف‌های درآمدی - دارایی در این کشور دارد (خبرگزاری کیودو ژاپن، ۲۰۱۱). در همین گزارش که به بررسی درآمد (پس از کسر مالیات‌های) شهروندان بین سال‌های ۲۰۰۷-۱۹۷۹ اختصاص دارد، آمده که طبقه ۹۹ درصد در همین فاصله به طور متوسط تنها از افزایش ۶۳ درصد بهره‌مند شده که یک‌چهارم افزایش درآمد طبقه یک درصد است. جالب توجه است که در همین گزارش، درآمد بالای طبقه یک درصد ناشی از اجاره حاصل از دارایی‌های ملکی و سود حاصل از تجارت ریسک (خرید و فروش اوراق سهام، اوراق مشتقه و غیره) قلمداد شده است (خبرگزاری کیودو ژاپن، ۲۰۱۱).

وزیر کار سابق امریکا رابرت ریچ به استناد گزارش تحلیلی مودیز^۱ معتقد است «اینکه ۵ درصد امریکایی‌های با درآمد بالا، ۳۷ درصد قدرت مصرف‌کنندگان امریکایی را تشکیل می‌دهند تعجیبی ندارد، زیرا جامعه ما بیش از پیش غیرعادلانه و نابرابر شده است. زمانی که آن قدر ثروت در دست گروهی حداقلی متمرکز می‌شود، دیگر طبقه متوسط جز توسل به استقراض برای مصرف قدرتی برای خرید ندارد (New York Times, 2011).

گزارش ۵ دسامبر ۲۰۱۱ سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) حاکی از آن است که نابرابری‌های اقتصادی بین فقیرترین و ثروتمندترین افراد در کشورهای عضو به‌ویژه در امریکا و اسرائیل ظرف ۳۰ سال گذشته افزایش یافته است؛ به طوری که میانگین درآمد ۱۰ درصد ثروتمندتر جامعه، ۹ برابر ۱۰ درصد فقیرتر آن است، در حالی که این رقم در دهه ۱۹۷۰ از ۷ برابر تجاوز نمی‌کرد. در این گزارش همچنین آمده که «شکاف حتی در کشورهایی که به برابری نسبی شهرت داشتند نظیر آلمان، سوئد و دانمارک گسترش پیدا کرده و از ۵ به یک در سال ۱۹۸۰، به ۶ به یک در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. این شکاف در کشورهایی چون ایتالیا، ژاپن و بریتانیا ۱۰ به یک و در امریکا و اسرائیل ۱۴ به یک است»^۲.

فریاد طبقه ۹۹ درصدی اشغالگر وال استریت از همین روست. استقراض میلیاردها دلار از سیستم بانکی برای امداد به بنگاه‌های آزمند و بزرگ بخش خصوصی که تاوان آن از جیب مردمان کوچک و بازار پرداخت می‌شود، معادله غیرمنصفانه‌ای است که کرامت نیروی کار را به بازی گرفته و آنها قلب سرمایه‌داری مالی جهان را نشانه رفته‌اند. ده سال پس از روی کار آمدن مارگارت تاچر و رونالد ریگان، شوروی سابق از هم فروپاشید. شور فرو پاشیدن سوسیالیسم تا آنجا پیش رفت که عده‌ای از محققان از آن به عنوان «پایان تاریخ» یاد کردند و پیروزی سرمایه‌داری بر سوسیالیسم را جشن

1. Moody's Analytics

2. Society: Governments Must Tackle Record Gap between Rich and Poor Says OECD, <http://www.oecd.org/document/>

گرفتند. اکنون دو دهه پس از آن واقعه، پایان خوش روزهای رقص و پایکوبی تجارت ریسک و قدرت‌نمایی غولی به نام سرمایه‌داری مالی افسارگسیخته به سر آمده است. این نظام افسارگسیخته تحت لوای بنیادگرایی اقتصاد آزاد بدون نظارت که قمار را اجتماعی کرده، چاره‌ای جز توسل مدام به شوک‌های بحران‌زا از طریق نوسان‌های شدید ارزش دارایی‌های مالی و بیکاری‌های میلیونی در سراسر جهان ندارد.

راه مقابله با چنین بحران‌هایی عموماً مداخله دولت‌ها به هزینه مردم فرودست و بانک‌های مرکزی است. بخش خصوصی در شرایط کسب سودهای کلان حاضر به تقسیم سود با نیروی کار نیست، ولی در شرایط زیان، آنها را به مشارکت در زیان تشویق می‌کند. معادله نابرابری که برخلاف اخلاق و کرامت نیروی کار است.

سرمایه‌داری مالی نوین، اجتماعی کردن قمار و گسترش فساد

قمار در اصطلاح نظریه بازی‌ها، نوعی بازی با مجموع صفر^۱ است. بدین معنی که برنده شدن یکی از طرفین به باخت و گاه نابودی طرف دیگر منجر می‌شود.

تمایل بعضی انسان‌ها به درآمدهای غیرمبتنی بر کار و اشتهای سیری‌ناپذیر برای کسب سود بیش از پیش، آنها را به سوی این‌گونه قمارها می‌کشاند. نهایت چنین رفتاری را می‌توان در بازارهای مالی جدید و سفته‌بازی مشاهده کرد. قماری که گاه نه تنها خانوار و بنگاه، بلکه کشوری چون ایسلند را به ورطه ورشکستگی می‌کشاند. خودکشی‌های پس از سقوط ناگهانی قیمت سهام، ارز و اوراق مشتقه، حضور شیادانی عالم و کارکشته در بازار مالی، چون برنارد مادوف^۲ رئیس سابق کمیته معاملات اوراق بهادار نیویورک که متهم به بزرگ‌ترین کلاه‌برداری تک‌نفره در تاریخ امریکا به مبلغ ۵۰ میلیارد دلار است^۳ (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۰). آشکاری فساد مالی در شرکت‌های

1. Zero Sum Game

2. Bernard Madoff

۳. وی متهم است که ظاهراً با هدف کمک به مؤسسات خیریه، ظرف بیش از سی سال تصدی پست نظارت به بازار اوراق بهادار، مبادرت به جمع‌آوری منابع کرده است. بنگاه وی ششمین بنگاه سرمایه‌گذاری در ←

بزرگی چون ورلد کام^۱ و امرون^۲ که نظام سرمایه‌داری مالی آمریکا را به لرزه درآورد؛ ورشکستگی «صندوق هج» (LTCM) در سال ۱۹۹۸ به مدیریت دو اقتصاددان دارنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۷ در بازار روسیه که از آن به عنوان سقوط روسیه نام برده می‌شود و باعث شد «فدرال رزرو» آمریکا از ۱۴ بانک و کارگزار عمده اوراق بهادار بخواهد با عرضه ۳/۶ میلیارد دلار هزینه تسویه را به عهده بگیرند؛ فروپاشی «حباب دات کام» در سال ۲۰۰۰ که بازار سهام را به شدت بحرانی کرد؛ بی‌خانمانی دریافت‌کنندگان وام‌های فریبنده «ساب پرایم» در بحران مالی سال ۲۰۰۷؛ بیکاری میلیونی نیروی کار و یا حضور شیادان مالی در قلب سرمایه‌داری جهان، از شواهد و ضایعات اجتماعی کردن قمار در بخش مالی است (Johnson, 2007).

بحران اروپا و احتمال «دهه از دست‌رفته جهان»

پس از بحران ۲۰۰۸، جهان وارد مرحله ریسک‌گریزی عمومی و تزلزل در ثبات سیستم بانکی و بی‌اعتمادی عمومی (خانوار و بنگاه) نسبت به مؤسسه‌های مالی و دولت‌ها شد. بحران به سرعت به اقتصاد واقعی در آمریکا و دیگر نقاط جهان از جمله اروپا سرایت کرد. تجارت، تولید، مصرف، سرمایه‌گذاری، فرصت‌های شغلی، درآمد ملی و سطح زندگی در همه‌جا تحت تأثیر قرار گرفت.

شواهد و مشکلات عدیده و رو به افزایش اتحادیه اروپا، حاکی از آن است که با گذشت سه سال از بحران، هنوز اقتصاد جهان نه تنها به وضع عادی بازنگشته که با معضلات تازه‌ای روبه‌روست. صندوق بین‌المللی پول که رشد اقتصاد اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۲ را بالغ بر ۱/۸ درصد پیش‌بینی کرده بود، در اوایل نوامبر ۲۰۱۱ آن را به ۰/۵ درصد کاهش داد؛ لذا راهی طولانی در آمریکا و اروپا و بقیه نقاط جهان در پیش است

وال استریت به شمار می‌رفت تا آنجا که از آن به عنوان بازار سوم یاد می‌شد.

1. World Com
2. Emron

که در صورت ادامه، در تاریخ از آن به عنوان «دهه ازدست‌رفته جهان» یاد خواهد شد. بانک مرکزی اروپا اوراق قرضه کشورهای مقروض را خریداری کرده و سران آن دست نیاز به سوی نظام‌های برخلاف قاعده ولی تولیدی و سخت‌کوشی چون چین و ژاپن، دراز کرده‌اند. تردیدی نیست که بحران فعلی اتحادیه اروپا از طریق مسکن‌هایی که بدان تزریق شده و سرُم‌هایی که بدان وصل خواهد شد ظرف دو تا سه سال آینده تا اندازه‌ای بهبود خواهد یافت؛ ضمن اینکه نرخ بیکاری دو رقمی در امریکا و اروپا باقی خواهد ماند و لشکر بیکاران و اشغالگران وال استریت رو به افزایش خواهد گذاشت. تردیدی نیست که غول رهاشدهٔ بسته‌های مالی در آینده خود را در قالب غول عظیم‌تری چون تورم و یا حباب در نوع دیگری از دارایی‌ها نمایان خواهد کرد. در این حالت باز هم این طبقه فرودست است که به مهمیز گرفته خواهد شد، زیرا فعلاً کسی قادر به بازگرداندن غول رهاشده سرمایه‌داری مالی به درون شیشه نیست.

نتیجهٔ چنین مکانیسمی همان‌طور که پیشتر اشاره شد، ایجاد زیان‌های کلان در اقتصاد واقعی از یک سو و تراکم ثروت در اقتصاد مجازی است؛ ساختاری که منجر به شکاف‌های بیش از پیش درآمدی و دارایی در سراسر جهان شده است. سرچشمه بحران یونان و دیگر کشورهای اروپایی، علاوه بر مسائل داخلی، تنها شیوه ابداع واحد پولی یورو، تنوع شیوه تفکرات اقتصادی در بین اعضای منطقه یورو و یا شیوه مدیریت اقتصاد ملی نیست، بلکه تداوم همان مسیر گذشتهٔ بحران مالی سال ۲۰۰۷ امریکاست که اروپا به‌درستی از آن درس نگرفت، زیرا شیوه مدیریت نظام مالی، درماندگی در پرداخت بدهی‌ها (خانوار، بنگاه، یا کشور)، رواج تجارت ریسک و شیوه مدیریت نهادهای بین‌المللی همچنان به شیوه ماقبل بحران در سطح جهان ادامه دارد. برای مثال، به دنبال کاهش نرخ بهره و گسترش بازار رهن و اوراق مشتقه، روند استقراض یونان از مؤسسه‌های بانکی پس از الحاق یونان به واحد پولی یورو به‌سرعت رو به افزایش

گذاشت (Financial Times, 2011).

سیاست‌گذاران اروپا ابتدا موفق به پیش‌بینی تأثیر کامل بحران امریکا بر اقتصاد اروپا نشدند و خود را تافتهٔ جدابافته‌ای از امریکا تلقی کردند. ارزیابی‌های اولیه در آغاز سال ۲۰۰۸ ادعا می‌کرد اقتصاد اروپا از بدترین وضعیت ممکن گریخته، ولی در سال ۲۰۰۹ با رشد منفی ۴ درصد مواجه شد. از نظر بدهی‌های عمومی نیز پیش‌بینی شده که به طور متوسط از ۶۶/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۷، به طور متوسط به بیش از ۹۰ درصد در پایان سال ۲۰۱۱ برسد.

اکنون بحث بر سر بدهی‌ها و رکود این یا آن کشور به‌تنهایی نیست بلکه هسته اصلی بعضی نظریات و مدیریت اقتصاد ملی، جهانی‌شدن اقتصاد و شیوهٔ کارکرد نهادهای بین‌المللی به‌ویژه در حوزه مالی مورد چالش جدی قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

هنری کافمن^۱ از روزنامه‌نگاران بنام وال استریت که زمانی سلطان پیش‌بینی نرخ بهره و ارزش سهام در دهه ۱۹۷۰ به شمار می‌آمد، می‌گوید ریشه فسادهای مالی توسط بنگاه‌ها را باید در جایی به جز دستکاری در دفاتر حسابداری بنگاه‌ها جست‌وجو کرد (روزنامه نیهون کیزای ژاپن، ۲۰۰۶). منظور وی، تأکید بر اخلاق در مدیریت بنگاه‌ها (خصوصی و دولتی) است.

شیبو ساوا بیچی^۲ که از وی به عنوان پدر سرمایه‌داری صنعتی ژاپن یاد می‌شود، در کتاب گفتاری از کنفوسیوس و چرتکه می‌نویسد: اگر پرسش شود که منبع ثروت کجاست باید گفت در نیک‌خواهی، مساوات و اصول اخلاقی نهفته است. اگر ثروت مبتنی بر انصاف و عدالت نباشد، تداوم آن امکان‌پذیر نیست (نقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۳۱۵). توشی هیکو فوکویی^۳ رئیس سابق بانک ژاپن معتقد است واژه کلیدی نظام

1. Henry Kafman

2. Shibusawa Ichi

3. Toshihiko Fukui

اقتصادی به شیوه سرمایه‌داری در سه کلمه چالش، نظم و اخلاق خلاصه می‌شود. اگرچه عده‌ای از کارشناسان معتقدند رؤسای فدرال رزرو تحت تأثیر وال استریت هستند (Kazuyuki, 2008, p. 105). آلن گرین اسپن^۱ (رئیس سابق فدرال رزرو (۲۰۰۶-۱۹۸۷) می‌گوید: مبانی اجتماعی - فرهنگی که موجب فروپاشی سرمایه‌داری می‌شود می‌تواند به فروپاشی کل نظام اجتماعی بیانجامد! (Kazuyuki, 2008, p. 309). اگرچه او از دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان از معماران نومحافظه‌کار اوایل دهه ۱۹۸۰ محسوب می‌شود، اما به مدت ۱۹ سال (۱۹۸۷-۲۰۰۶) ریاست فدرال رزرو را به عهده داشت و به خاطر پایین نگاه داشتن نرخ بهره و اعتقاد به آزادی کامل نهادهای مالی، از مسئولان عمده گسترش معاملات مالی بی‌نظارت و بحران تاریخی امریکا به شمار می‌آید.

برنامه سیاست‌های ریاضتی دولت‌ها و اغتشاشات اجتماعی ناشی از آن، بحران یونان، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال و حتی فرانسه و بریتانیا، حجم نجومی بدهی‌ها، رکود و نرخ بیکاری ۹ درصد (اکتبر ۲۰۱۱) امریکا و یا ۴۵ درصد (۱۶-۲۴ ساله)، اسپانیا (روزنامه ماینیچی، ۲۰۱۱) ضعف و ناتوانی مدیریت اقتصاد جهان به رهبری غول سرمایه‌داری مالی و اجتماعی کردن قمار را آشکار کرده است.

نیروی کار بزرگ‌ترین دارایی انسان محسوب می‌شود. حفظ کرامت انسانی در رعایت همه‌جانبه حقوق آن با تمام وجوه مادی، فرهنگی و ارزشی آن است. غول سرمایه‌داری افسارگسیخته مالی، این کرامت را به بازی گرفته است. اکنون این بیکاران صبور، درمانده و بی‌خانمان در ۸۲ کشور و ۹۵۱ شهر جهان هستند که پس از سال‌ها انتظار و تحمل شرایط سخت بحران و تزریق میلیاردها دلار پول از جیبشان به بنگاه‌های صنعتی - مالی عظیم بخش خصوصی و دولتی که حقوق مدیرانشان میلیون دلاری است و خانواده‌هایشان با جت‌های خصوصی ولی با پول‌های عمومی رفت‌وآمد می‌کنند،

1. Alan Greenspan

لشکر اشغالگر وال استریت را در قلب سرمایه‌داری مالی جهان در لندن، فرانکفورت، برلین، رم، پاریس، آتن و مادرید تشکیل می‌دهند (روزنامه آساهی، ۲۰۱۱). می‌توان از جنبش اشغال وال استریت به عنوان جهادی اجتماعی - اقتصادی در سراسر جهان یاد کرد که تا بازگشت اخلاق، به‌ویژه از دیدگاه ارزش‌های مساوات‌طلبانه به دیسپلین اقتصاد (اقتصاد واقعی و مجازی)، ادامه خواهد داشت.

در شرایطی که شعار سرمایه‌داری مالی به شیوه امریکایی، مردم را بیکار و بی‌خانمان می‌کند تا نظام افسارگسیخته مالی آزاد باشد، اشغال وال استریت به نهضتی جهان‌گستر تبدیل خواهد شد تا کرامت جامع انسان به او بازگردد.



منابع و مأخذ

- خبرگزاری کیودو ژاپن، ۲۸ اکتبر ۲۰۱۱.
- روزنامه آساهی، ۹ اکتبر ۲۰۱۱.
- روزنامه ماینیچی، ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱.
- روزنامه نیهون کیزای ژاپن، ۶ فوریه ۲۰۰۶.
- روزنامه یومی یوری، ۱۰ ژانویه ۲۰۰۹.
- «عصر بازگشت سرمایه‌داری ملاحظت‌آمیز»، ۲۷ اکتبر ۲۰۰۹، روزنامه نیهون کیزای.
- نقی‌زاده، محمد. (۱۳۸۹). عصر سرمایه‌داری مالی - ساختار قدرت و تجارت ریسک: نگاهی به بحران مالی - اقتصادی امریکا و مقایسه آن با ژاپن. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نقی‌زاده، م. (۱۳۷۷). رویارویی دو نظام مبتنی بر بازار: بحران پولی - اقتصادی کشورهای شرق آسیا، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- روزنامه نیویورک تایمز، دوم دسامبر ۲۰۱۱.
- Bhagwati, J. (2002). *The Wind of the Hundred Days: How Washington Mismanaged Globalization*. MIT Press.
- Budhoo, D. I. Enough is Enough : Dear Mr. Camdessus..... Open Letter of Resignation to the Managing Director of the International Monetary Fund, foreword by Errol K. McLeod, New York : New Horizons Press, 1990, p. 102.
- C. Lochhead, P. (2009). *Paulson Acts with G-7 to stem economic emergency*, Chronicle Washington Bureau.
- “Europe’s banks face tough rule on capital”, October 12, 2011, *Financial Times*.
- “Fed’s 3 Year-Rescue Plan Falling Short of Promise”, June 21, 2011. *New York Times*.
- Friedman, M. (1962). *Capitalism and Freedom*, Chicago.

“Greek pay for the crisis with their health and wealth”, October 12, 2011, *Financial Times*.

International Monetary Fund, “Article 1- Purpose”, *Articles of Agreement of the International Monetary Fund*, www.imf.org

Johnson, S. “A Short History of Bankruptcy, Death, Suicides and Fortunes”, April 27, 2007, *Financial Times*.

Kazuyuki, H. (2008). *The New World Order*, Tokyo: Kobun-sha Paperbacks.

Keynes, J. M., (1926). *The End of Laissez-Faire*. London: L. & Virginia Woolf.

Knight, Frank H. (1932). “The newer economics and the control of economic activity”. *Journal of Political Economics*, August 1932, No 4, p. 455.

Kuttner, R. “The poverty of economics”, February, 1985, *The Atlantic Monthly*, p. 82.

“Like Somali Pirates Wall Street Holds U.S. To Ransom”, March 8, 2009. *The Huffington Post*.

Naomi, K. (2007). *The Shock Doctrine, the Rise of Disaster Capitalism*. Metropolitan Books.

Paulson, H. M. (2011). *On the Brink: Inside the Race to Stop the Collapse of the Global Financial System*, Business Plus: Grand Central Publishing.

Poll Misses Point: “Washington and Wall Street Partners in Blame for bad U.S. Economy”, October 23, 2011, by David Ziegler Associate (Ed.), *Money Morning*.

Resignation to the Managing Director of the International Monetary Fund, foreword by Errol K. McLeod, New York: New Horizons Press, 1990, p. 102.

Rodrik, D. (1994). “The Rush to Free Trade in Developing World: Why So Late? Why Now? Will It Last?”, In Stephan Haggard and Steven B. Webb, *Voting for Reform: Democracy, Political Liberalization and Economic Adjustment*, New York: Oxford University Press, p. 82.

Scherer, R. “A year after Lehman collapse, sings of US recovery has begun”. Sep. 15, 2009, *The Christian Science Monitor*.

“Society: Governments must tackle record gap between rich and poor says”, OECD, <http://www.oecd.org/document/>

Stieglitz, J. (2002). *Globalization and its Discontents*. New York: Norton Company.

“The Limping Middle Class”, September 3, 2011, *New York Times*.

“Weak economy boosts Japanese Communist Part”, January, 10, 2009. *Yomiuri Shimbun*.

Williamson, J. (1994). “The Search of a Manual for Technopols”, In *the Political Economy of Policy Reform*, Washington DC: Institute for International Economics, p. 18.